

درس پانصد و چهلم

بررسی مبنای صاحب اشراق در اعتباریت وجود و انحصار وجود در ذات باری و افاضه

ماهیت (۱)

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

تنبيه عرشي:

إن صاحب الإشراق و متابعيه حيث ذهبوا على وفق الأقدمين.^۱

در دنباله بحث جلسه گذشته همان طوری که قبلاً راجع به کیفیت مبنای صاحب اشراق در اعتباریت وجود و انحصار وجود در ذات باری و افاضه ماهیت در آنجا صحبت کردیم خدمت رفقا عرض شد که نمی توانیم کلام صاحب اشراق را به همین ظهور خودش برداریم گرچه مرحوم آخوند در موارد مختلف همان طور که تابه حال دیدیم نسبت به ایشان اشکال وارد کردند و تناقضی را در کلام ایشان مطرح کردند که شما از یک طرف نسبت به ذات باری قائل به اصالت وجود در آنها هستید و نسبت به عالم نفوس و عقول هم قائل به اینت وجودیه در مسئله عالم ابداعات هستید چه نفوس و عقول باشند یا انوار قدسیه باشد که آنها مراتب مختلفه وجود هستند و ماهیت آنها همان اینت آنها است که در رتبه، موجب تحقق خارجی و هویت خارجی آنها شده است. در این موارد شما قائل هستید بر اینکه وجود عارض بر ماهیت نیست اعتباراً بلکه وجود همان حقیقت نوریه آنها است که اختلاف آنها فقط به واسطه اختلاف رتبی است و هیچ چیز زائدی ندارد. مثل اینکه این آب در یک لیوان ریخته بشود فرض کنید دوست گرم وزنش است و اگر همین آب را در یک کاسه بریزید یک کیلو وزنش می شود چیز اضافه ای ندارد فقط اضافه آنها براساس کمیّت است. ولی خود کیفیت و آن حقیقت جوهری اش هم همان است هیچ فرقی نمی کند یا مثل نور که اختلاف در مراتب نور به خاطر شدت و ضعف است ولی حقیقت جوهریه او یکی است.

بناءً علی هذا شما از این طرف قائل به عدم بروز وجود بر ماهیات در عوالم نفوس و عقول هستید و از یک طرف وجود را یک امر اعتباری می دانید که عارض بر ماهیت شده و یک مفهوم عامی است که آن مفهوم عام از تحقق ماهیت انتزاع می شود و اسم تحقق را هم وجود نمی گذاریم بلکه نفس تحقق و تقرر ماهیت فی الخارج موجب برای این عنوان اعتباریت و انتزاع وجود است. مثلاً در مسئله اعتباریت مثل ریاسات و اداره و

^۱. الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۴۱۱.

مسئله اضافه چطور مقوله اضافه یک مقوله اعتباری است که قائم به طرفین است و این مقوله اضافه با تغییر شرایط هم تفاوت پیدا می کند مثلاً الآن در این اطاق فوق و تحت مجلس تفاوت دارد از آنجایی که قسمت باب برای غرفه است آنجا پایین تلقی می شود و آنجا که قسمت حائط است آنجا بالا تلقی می شود و می گویند که آقا بفرمایید بالا [بنشینید]. حالا اگر جای در عوض می شد و به جای [حائط] در به آنجا می رفت آنجا تحت مجلس می شد و اینجا هم فوق مجلس می شد اگر هم یک چیزی هم به آن اضافه می شد آن هم مسئله دیگری می شد!! این بر این مسئله اضافه دائر مدار شرایط محیط و اعتبار معتبر است و همین مسئله هم ممکن است در بعضی از اوقات تفاوت کند؛ می گویند: **شَرَفُ الْمَكَانِ بِالْمَكِينِ**.^۱ حالا اگر یک شخص بزرگی بیاید در آنجا بنشیند آنجا در نزد [دیگران] فوق می شود و می گویند که آنجا بالای مجلس شده است چون بالای مجلس به آن حیثیت ارزشی مجلس است که به واسطه او این مجلس اعتبار پیدا می کند. بنابراین ما هم می بینیم در مسئله اضافه این اضافه براساس اعتبار معتبر است که تحقق خارجی پیدا می کند و ممکن است آن معتبر فرق کند و تفاوت می کند.

قبیح دعوت کردن پسر از پدر به دلیل ولایت داشتن پدر

یک وقتی خدمت مرحوم آقا^۲ - رضوان الله تعالی علیه - در مجلس نشسته بودیم - چند نفری بودیم - صحبت از این شد که اگر یک وقتی در منزل یک کسی را دعوت بکنند، ما به پدرمان چه بگوییم؟ بگوییم که آقا شما دعوت دارید به منزل بیایید؟ طبق عادی و معمول مسئله این طور است وقتی که انسان بخواهد یک مجلسی بگذارد از افراد دعوت می کند حالا براساس اعتبار و کیفیت ذهن یک شخصی را دعوت می کند و یک شخصی را دعوت نمی کند. مثلاً دو نفر با همدیگر خوب نیستند دعوتشان نمی کند و می گوید: اگر این دوتا با همدیگر اینجا باشند حالا این به او این طوری نگاه می کند، او هم آن طوری نگاه می کند و مجلس برزخ می شود! یک وقتی نه، دعوت می کند به خاطر اینکه بین اینها صلح برقرار کند، این اعتبار فرق می کند و این دو نحوه اعتبار است یا اینکه یک نفر را دعوت نمی کند از این باب که اگر دعوت کند اصلاً به او برمی خورد! یعنی او همیشه ملازم رکاب است! اگر بخواهد دعوت کند می گوید که مگر ما غریبه بودیم که شما ما را دعوت کردید؟! حتی دعوت کردن برای او به آن برخوردن است! انظار و شرایط مختلف است و انسان خوب است که همیشه

۱. «شَرَفُ الْمَكَانِ بِالْمَكِينِ» یک ضرب المثل عربی است که به این معناست که شرافت و ارزش مکان به واسطه کسی است که در آن مکان قرار دارد. به عبارت دیگر، ارزش و اهمیت یک مکان از موجودی که در آن ساکن است ناشی می شود، نه از خود مکان. (محقق)

۲. علامه آیه الله حاج سید محمدحسین حسینی طهرانی رضوان الله تعالی علیه.

شرایط را در نظر بگیرد و ببیند که وضعیت و شرایط به چه نحوی هست و بر طبق همان عمل کند.

صحبت ما این بود که حالا ما بخواهیم به شما بگوییم که بیاید چه کار بکنیم؟ من می‌گفتم که دعوت از پدر قبیح است و نباید پدر دعوت بشود فقط باید صرف اطلاع باشد. دعوت از پدر معنایش این است که شما شخص غریبه‌ای هستید یعنی خارج هستید و شما را برای این دعوت می‌کنیم یعنی این دعوت ما موجب می‌شود که شما بیاید در حالی که پدر جنبه ولایت دارد و وقتی که به منزل فرزند و ولد خودش می‌رود مثل این است که به منزل خودش می‌رود و کسی را که به منزل خودش دعوت نمی‌کند. بقیه از اخوان ما می‌گفتند که نه، دعوت بشود و بعضی‌ها هم مردد بودند. خلاصه مرحوم آقا گفتند که نه، این دعوت خوب نیست فقط باید اطلاع داده بشود که فلان روز ما گفتیم که یک افرادی بیایند، دیگر خودتان می‌دانید مثلاً ببینید حالتان مساعد است و وضعیت و شرایطتان به چه نحوی است. ببینید حالا اینکه دعوت کردن پسر در اینجا قبیح می‌شود دعوت کردن در یک جا مستحسن می‌شود. حالا اگر من نبودم و به جای من شخص دیگری بود یک هم‌چنین حرفی مطرح نبود یا همین قضیه نسبت به اینها این طوری به این کیفیت نبوده و نمی‌شد باشد. یک حکم یعنی یک مسئله و یک رفتن و شرکت در یک مجلس با یک خصوصیت است یعنی همان افرادی که در آن مجلس هستند همان افراد هم در همین مجلس هستند و هیچ تفاوت ندارد و صورت قضیه فرقی نمی‌کند. شرکت در مجلس طعام و اطعام است و افراد هم یکی هستند و مجلس هم مجلس واحد است ولی همین که انتساب در اینجا اختلاف پیدا می‌کند شما می‌بینید حُسن و قبح هم در اینجا اختلاف پیدا می‌کند. حَسَن، قبیح می‌شود و قبیح در اینجا حَسَن می‌شود. همه اینها براساس اعتبار معتبر است و اعتبار معتبر هم براساس شرایط خارجی است.

حالا صحبت در این است اینکه وجود به عنوان یک حکم عام عارض بر ماهیت شده بر کلام شیخ اشراق یعنی همان تقرر خارجی ماهیت اقتضاء حمل موجود را می‌کند بدون اینکه وجود در اینجا یا جزئی از آن ماهیت آن شیء باشد یا اینکه به حمل شایع حقیقت و واقعیت خارجی ماهیت، وجود باشد. مسئله در هر دو قضیه فرق نمی‌کند نه، مسئله مسئله اعتباری است.

وجود تناقض در کلام شیخ اشراق از نظر مرحوم آخوند

این مطلب مطلبی است که مورد اعتراض مرحوم آخوند و سایر افراد قرار گرفته است. البته مرحوم سبزواری نسبت به این قضیه همان طوری که عرض کردیم حاشیه‌ای داشتند و خیلی روی این مسئله تکیه نمی‌کردند ولی مرحوم آخوند در چند جا همین طوری از جمله در همین جا شروع کردند به شیخ ایشان ایراد و اعتراض کردند و ایشان را متذکر تناقض در تعبیر شدند که شما از یک طرف نسبت به عالم نفوس و عقول قائل

به وجود حقیقی و واقعی برای آنها هستید پس بین عالم نفوس و عقول و سایر موجودات چه فرقی می‌کند؟ فقط فرق بین مجرد و ماده است و از این نظر دیگر تفاوتی ندارد.

در آنجا می‌گویید که ماهیت آنها عینِ اینت آنها است که در خارج است و فقط اختلاف، اختلاف رتبی است همین و هیچ تفاوت دیگری با همدیگر ندارند و خود نفس از آن جهتی که جنبه ابداعی دارد، از این نقطه نظر دیگر عروض وجود بر ماهیت نیست؛ یعنی خود این نفس به واسطه آن حقیقت جوهری خودش حقیقت نوریه‌ای دارد که آن حقیقت نوریه منبعث از نورالانوار و عالم نور مطلق و بسیط الحقائق است و از آنجا نشئت می‌گیرد ولی در سایر موجودات که دارای صورت هستند چه جنبه مثال و چه جنبه مُلک و عالم شهادت در هر دوی اینها قائل به عروض وجود بر ماهیت به معنا و به مفهوم عام هستید در حالی که برای وجود اصالت قائل نیستید و در این گونه موارد اصالت را به ماهیت می‌دهید. این تناقضی است که در کلام شیخ اشراق نسبت به این مسئله هست و ایراد گرفتند.

رد وجود تناقض در کلام شیخ اشراق

خدمت رفقا عرض شد که علت این مسئله این نیست که شیخ اشراق بخواهد در اینجا قائل به تناقض و عدم تحقق وجود در خارج باشد بلکه امتیازی را که شیخ اشراق بین ابداعات و غیر ابداعات قائل است آن امتیاز... آخر این یک مسئله‌ای است که بالأخره کسی که ادنی تأملی نسبت به حقیقت ماهیت و وجود داشته باشد می‌تواند به این مسئله برسد فکیف به شخصی مثل شیخ اشراق که ایشان صاحب مقاماتی بوده و از نظر علمی هم بسیار مرد فاضلی بوده و روی کلماتش باید دقت شود اضافه بر اینکه مشرب عرفانی و شهود هم داشته است. او که نمی‌تواند بیاید و مسئله ماهیت را مطرح بکند. آن ذوق عرفانی شیخ اشراق که عالم بسیط و حقیقت و نور را خالی از حدود می‌بیند و حقیقت وجود را موجب برای ظهور و بروز این مسئله احساس می‌کند این مطلب موجب می‌شود که ایشان در مسئله سایر از ممکنات که اینها دارای حیثیت تبدل و تغیر هستند به واسطه اختلاف صور که این صور عارض بر ماده است.

لذا ایشان در اینجا مسئله ماده و شهادت را با مسئله عالم عقول و نفوس فرق گذاشته‌اند و در اینجا قائل به یک وجود عامی شدند که وجود عام براساس همان تبدل و ظهور ماهیات در خارج از آنها انتزاع می‌شود اما برگشت اصل و حقیقت این مسئله به عالم نور و وجود است متنها آن اشکالی که به نظر می‌رسد، نه براساس کلام مرحوم آخوند که البته تعبیری که ایشان در اینجا می‌کنند حالا جلسه بعد احتمالاً به تعبیر می‌رسیم و باید ببینیم که آیا این تعبیر جا دارد یا ندارد. تعبیری که دیگران از کلام آنها کردند بالأخره باید تعبیری باشد که **بما یرضی صاحبُه** باشد **والأ** تعبیر **بأی نحوکان** [صحیح نیست] ممکن است تعبیر کند به اینکه این آب نیست و

شربت آلبالو است اینکه تعبیر نشد! یا اینکه بگوید: این به جای لیوان، کوزه است و مقصود او از لیوان کوزه است! اینکه معنا ندارد!

ممنوعیت تعبیر کردن کلام افراد بدون حجت عرفیه!

غلط بودن حمل کلام بر غیر از ظهور عرفیه آن

تعبیر کردن کلام افراد بدون حجت عرفیه برای او غلط است همان طوری که حمل کلام بر غیر از ظهور عرفیه آن غلط است تعبیر **بما لا یرضی صاحبه** هم غلط است! خودش زبان داشته می گفته، حالا خودش آمده گفته که من منظورم این است حالا بیاییم و این مسئله را توجیه کنیم و بگوییم که مقصود این شخص این نبوده به خاطر اینکه شینی و عیب و منقصتی بر او مترتب نشود این مسئله مسئله قبیح است و چقدر خوب است که انسان این مسئله و قضیه را داشته باشد و همیشه در صحبت و نوشتنش آن قضاوتی که می خواهد بکند قضاوت صحیحی باشد و حب و بغض و مسئله اعمال رویه در کار نباشد.

آفت موجود در مجامع علمی ما

الآن متأسفانه در مجامع علمی ما این آفت وجود دارد که ظهور مطالب در مجامع علمی ما محکوم احساسات و حب و بغض ها و سلیقه های شخصی و سیاسی است و به این مسئله از این دیدگاه نظر می شود. اگر کسی در مسیر با شخص موافق باشد کفر هم بگوید کفرش قابل توجیه است و از او صرف نظر می شود ولی اگر نه، همراه در مسیر نباشد از **بسم الله** او هم هزارتا کفر بیرون می کشند و منتظر هستند بگویند که کجای این عبارتش یک «او» کم دارد و آنجای عبارتش یک «باء» زیاد دارد و چنان مته را در خشخاش می گذارند تا اینکه هزارتا غلط بیرون بیاورند و بعد در بوق و کرنا می کنند و منتشر می کنند و این یک آفتی است که متأسفانه ما را گرفته است؛ در مقالات و کتاب هایی که می خوانیم و در صحبت هایی می شنویم این مسئله کاملاً مشهود است! خیلی مهم است برای یک طالب علوم دینی اینکه هیچ گاه [این طور نظر نکند]!

لزوم حمل بر صحت کردن کلام بزرگان

البته این مسئله هست که انسان باید کلام بزرگان را تا جایی که می تواند حمل بر صحت بکند و در این قضیه شکی نیست! دیدگاه انسان نسبت به افراد نباید یک وقتی دیدگاه منفی باشد که به هر عبارتی برخورد می کند بخواهد به واسطه غلبه قوای علمی و نفسی نسبت به آن مطلب و آن شخص، مطالب خود را حاکم کند و او را محکوم کند و خود را برتر کند. نه! دعو انسان باید همیشه به این نحو باشد که تا جایی که امکان دارد

انسان باید کلام و مطلب را حمل بر صحت خودش کند ولی اگر یک جا نشد دیگر نباید انسان زور بزند، [بلکه بگوید که] نه آقا این طور نیست و غلط و اشتباه کرده - حالا عاصی که نیست - و نظرش این است مثل این افرادی که می آیند و یک غلطی می کنند بعداً که می بینند سروصدا شد شروع به تأویل کردن می کنند! بابا قبل از اینکه سروصدا بشود نمی گفتم! حالا که سروصدا شده [می گویی که] نه، منظور ما این است و منظور ما آن است؟! بعد هم مخفیانه در مجالس شان می گویند که بابا ما دیدیم سروصدا شده یک چیزی گفتیم اما نظرم آن همان است. اینها همه غلط است و رعایت رندی علمی است که انسان بخواهد در مسائل علمی این رندی‌ها را خرج کند و انجام بدهد. انسان باید همان طوری که هست و واضح مطلب است، مسئله را به همان کیفیت بیان کند.

توجیه کلام شیخ اشراق

کلام شیخ اشراق در این زمینه همان طوری که خدمتتان عرض کردم حکایت از این مسئله می کند که وقتی شیخ اشراق همین قدر از مقام ذات تنزل پیدا کرده و نسبت به مادون مرتبه ذات قائل به حقیقت وجود شده است دیگر ایشان نمی تواند در سایر مراتب قائل به اصالت ماهیت باشد. زیرا تنزل ذات و نور و حقیقت وجود بر حسب مراتب متفاوت، موجب اختلاف ماهوی و تجوهری در آن ظهور نخواهد بود که جوهر خود این حقیقت متعینه در خارج به واسطه تنزل در مراتب اختلاف پیدا بکند. همان طوری که ایشان در عالم نفوس قائل به اصالت وجود و حقیقت وجود که همان اِنیت اوست هستند با توجه به اینکه ما اختلاف مراتب می بینیم؛ در مسئله نفوس، عقول، عقول جزئی، متوسطات، عقول کلی، ملائکه و نفوس تمام اینها دارای مراتب مختلف هستند و ایشان در همه این مراتب قائل به اصالت حقیقت و وجود هست. در این قضیه باید نسبت به سایر مراتب هم قائل به حقیقت وجود باشد متنها چون وجود در مرتبه صورت و ماده ضعیف است کأنّ این وجود تبلور و ظهور خارجی ندارد و قابل برای حمل موجود بر او به نحو حقیقت جوهری او نیست نسبت به عالم ابداعات و عالم تجرد که آنها بدون واسطه متصل به ذات باری هستند و همان حقیقت جوهری و تجرد خودشان را از او می گیرند، از این نقطه نظر ایشان نسبت به عالم شهود و عالم امکان نیامده آن مطلب را نسبت به او تسری بدهد نه اینکه قائل به وجود در اینجا نیست، خیلی به نحو ضعیف تر [هست].

ایراد صاحب اشراق در ربط بین حادث و قدیم

به نظر می رسد که ایراد صاحب اشراق در اینجا در ربط بین حادث و قدیم بوده است؛ اگر این مسئله حادث و قدیم برای ایشان حل می شد و اگر این مطلب ارتباط بین ماده و تجرد برای ایشان حل می شد شاید

یک هم چنین عبارات موهن برای اعتباریت وجود را نسبت به عالم شهادت و عالم ملک ابراز نمی کردند! کلام صاحب اشراق را این طور می شود حمل کرد. این قضیه آن طور که باید و شاید روشن نشده گرچه برای خیلی ها هم روشن نشده است حتی برای خود مرحوم صدر المتألهین هم [روشن نشده است]! حالا بعداً در مباحث دیگر ما به این مسئله خواهیم پرداخت که مبحث حادث با قدیم یک مبحثی نیست که برای هر فیلسوفی روشن شده باشد. حتی من از بعضی از افراد شنیدم که برای خیلی از بزرگان که فوت کردند و صاحب فلسفه، مکتب، ایده و نظرات فلسفی بودند هم این مسئله ربط حادث و قدیم به عنوان یک شبهه مانده بود.

از یک طرف مبانی و براهین اتصال و استمرار وجود نسبت به شهادت، ممکن، ماده و بین فاعل این جای انکار بر عدم قطع ارتباط باقی نمی گذارد و از یک طرف حقیقت وجودیه، حقیقت نوریه، بسط، انبساط و تنافی ظاهری او با عالم شهادت و ماده موجب یک عدم سنخیت بین دو نحوه از ظهور و مظهر خواهد شد. چطور می شود حقیقت مظهر از یک طرف حقیقت تجردیه باشد ولی ظهورش ماده می شود؟! اینها چه ربطی به همدیگر دارند؟! یا اینکه در اینجا باید از همان مسئله شهود استمداد کرد و این مسئله برای انسان به واسطه شهود حل شود، چطور اینکه برای خیلی از افراد از جمله برای خیلی از دوستان ما هم این مسئله در مکاشفات به صورت شهود حل شده است یا اینکه باید از نقطه نظر علمی این مسئله حقیقت وجود در حد امکان به نحوی برای انسان روشن بشود که آن حقیقت وجود نتواند موجب تناقض با ظهورات خارجی ماهیات پیدا بکند و باید مسئله وجود به نحوی برای انسان روشن بشود که مرحوم حاجی فرمود:

مفهومه من أعرِفِ الأشياءِ *** و كُنْهه فی غایة الخفاء^۱

همین «کُنْهه» که ایشان می فرمایند: فی غایة الخفاء این ناظر به همین کلام شیخ اشراق است که ایشان اگر این مسئله حقیقت وجود را صرف یک نوع تصور...

ما الآن تصور اطلاقی برای حقیقت وجود قائل هستیم یعنی اگر از همه ما سؤال کنند مسئله حقیقت وجود را به یک نحوه ای می دانیم که بتواند جمع شود. اما این تصور تا چقدر عمق دارد و تا چقدر پیش رفته و چقدر راجع به آن فکر کردیم؟ همین که می بینیم بالأخره همان حکمی را که درباره ماده یا ماده المواد می کنیم این را در نظر می گیریم می بینیم ماده است و این را در نظر می گیریم می بینیم ماده است و آن را در نظر می گیریم می بینیم ماده است. این صورت و این مواد به حسب خارج باهم متفاوت هستند و به حسب خود ماده بودن اینها با همدیگر هیچ تفاوتی ندارند زیرا همه اینها می توانند در تحت یک ماده قرار بگیرند که این ماده در قالب مختلف صورت های مختلفی به خود گرفته است ولی آیا تا به حال ما به این مطلب رسیده ایم؟! آیا ما از نظر

^۱. شرح المنظومة، تعلیقه حسن زاده آملی، ج ۲، ص ۵۹.

فکری رسیده‌ایم به اینکه انگشت بگذاریم به اینکه آن ماده‌ای که تمام اینها را با همدیگر جمع می‌کند چیست؟! نهایتاً گفته‌اند که آن ماده همان جدول مندلیف است که برای همه آن اصول و ماده است. بعد هم آمدند چندتا دیگر هم به آن اضافه کردند.

ما نقل کلام در همان می‌کنیم، آن‌هم دارای صورت است؛ همین که شما می‌آیید جدول درست می‌کنید یعنی دارید به آن تعیین خارجی ماهیت می‌دهید، ماهیت می‌دهید یعنی صورت می‌دهید. آن کسی که می‌گوید: گوگرد، آهن، ید، فسفر و فلان الآن دارد به اینها صورت می‌دهد یعنی می‌گوید که اسم این ماده فسفر است و اسم این ماده ید است و اسم این ماد پتاسیم است. این گوگرد، ید، پتاسیم و امثال ذلک که الآن دارید می‌گویید، هر کدام از اینها در آزمایشگاه صورت خاص خودشان را دارند در عین اینکه باز آنها هم قابل جمع هستند و برگشت همه آنها باز به یک ماده است که از آن ماده به ماده‌المواد تعبیر می‌کنند. این صور نوعیه تبلور خارجی پیدا کردند و آن چیز واحدی که ماده‌المواد است آن چیست؟! شما می‌بینید که در ابهام باقی می‌ماند! امکان ندارد به یک ماده‌الموادی برسید که آن دارای صورت نباشد و درعین حال بتوانید به آن اشاره حسیه یا حتی اشاره عقلیه کنید نمی‌توانید!

ادراک یک حقیقت در عین ابهام

بله، اینجا است که ما در بسیاری از مواقع در عین اینکه یک حقیقتی را ادراک می‌کنیم درعین حال آن حقیقت برای ما مبهم است یعنی اصلاً ادراک آن حقیقت به نحو ابهام برای ما باقی می‌ماند نه اینکه فقط بخواهد مجهولیت مسئله برای انسان از باب عدم وصول فهم و مدرک نسبت به آن شیء باشد بلکه از این باب است که خود او مجهول است یعنی انسان یک امر مجهولی را ادراک می‌کند نه اینکه انسان نمی‌تواند ادراک بکند. نفس و هویت خارجی آن شیء مجهول است و در تحت صورت و تعریف قرار نمی‌گیرد چون همین که بخواهد در تحت تعریف قرار بگیرد یا از حدود و یا از رسوم می‌شود و آنها هم به آن حدود ماهوی و جوهری خود ذات برمی‌گردند یا به عوارض برمی‌گردند که آن عوارض باید نسبت به یک جوهر و موضوعی حمل بشوند. مشکل و مسئله در اینجا هست.

مسئله وجود هم از همین باب است یعنی این حقیقت وجود با توجه به آن کیفیت علمی ما که عرض کردم یا باید این مسئله به نحو شهود باشد که در شهود مسئله وجود برای انسان حل بشود یا اینکه حداقل از نقطه نظر عقلی و علمی بتوانیم به یک حدی از نقطه نظر فکری برسیم که آن حد بتواند بین ظهورات مختلف را جمع کند و همه را بر سر سفره بنشانند و بتواند بین کاغذ، پلاستیک، آب، فرش، حجر، سماء و ارض را جمع کند! آنچه را که الآن در عین اینکه می‌دانیم که تمام اینها صور هستند و همه اینها متدلی به وجود هستند این

همان مسئله ربط حادث به قدیم است. اگر در مسئله ربط حادث به قدیم نسبت به این مسئله یک انشراح صدری و یک انکشافی نسبت به ماده پیدا کردیم آن وقت این اشکال صاحب اشراق دیگر در اینجا به وجود نمی آید و مرحوم آخوند و امثال آخوند دیگر به ایشان اعتراض نمی کنند به اینکه شما در کلامتان تناقض دارید و از یک طرف نسبت به عالم عقول و نفوس و ارواح قائل به اصالت وجود و حقیقت وجود هستید و ماهیت اینها را عین اینت اینها می دانید اما وقتی که به غیر از اینها از آنها تنزل پیدا می کنید اصالت را به ماهیت می دهید و وجود را یک مفهوم عام می گیرید. چطور بین این دو حرف را باید جمع کرد؟! این مسئله به آن برمی گردد. لذا عرض شد که از یک طرف مرحوم صاحب اشراق آن حقیقت وجود را یک حقیقت ساری و جاری می داند از باب افاضه اشراقیه که این حقیقت وجود شکل پیدا کرده و شکل گرفته است. آن وجود که بوده و شکل گرفته متها در قضیه عالم نفوس و ارواح و عقول شکلی را که گرفته به آن ماهیت ممتاز از غیر نمی دهد و مرتبه اختلاف همان حقیقت وجود مرتبه شدت و ضعف می شود. این عالم را که نگاه می کند می بیند که نه، آن وجود در اینجا شکل می گیرد. از یک طرف می گوید که وجود که بوده است پس اصالت [با چیست]؟! خدا وجود را که افاضه نکرده یعنی جعل که به وجود تعلق نگرفته و وجود سر جایش بوده است و از یک طرف ماهیت هم که در ذات باری نیست.

بنابراین آنچه که در اینجا افاضه شده عبارت از ماهیت است. اینکه می گوید: افاضه عبارت از ماهیت است یعنی تحقق خارجی ماهیت است نه اینکه بخواهد وجود را نفی و سلب کند. ما به این نحوه کلام صاحب اشراق را تأویل می کنیم نه اینکه بخواهد نفی وجود کند و اصالتش را بردارد و اصالت را به ماهیت بدهد. نه! اشکال ایشان این است که می گوید: وقتی که ما نگاه به عالم ماده می کنیم با نگاهمان به عالم نفوس می بینیم متفاوت است. به عالم نفوس که [نگاه می کنیم] می بینیم فقط حقایق نوریه است که اختلافشان اختلاف رتبی است. به عالم امکان و ماده که نگاه می کنیم [می بینیم که] نه آقا اینها صورت دارند، ماده دارند، عرض دارند، کم دارند، کیف دارند، هزارتا وضع و جده برای خودشان درست کردند، ده تا عرض برای خودشان درست کردند، مکان دارند، زمان دارند، تغییر و تبدل دارند و ماهیاتشان تغییر پیدا می کند. امروز ماهیت، ماهیت گیاهی است، فردا تبدیل به ماهیت حیوانی می شود، پس فردا تبدیل به ماهیت انسانی می شود و دو روز دیگر تبدیل به حجر می شود. همین آدم را در زیر زمین دفن کنید بعد از بیست سال بیرون بیاورید می بینید که تراب است تراب، تراب، تراب، انگار ﴿لَمْ يَكُنْ شَيْءًا مَّذْكُورًا﴾.^۱ این حقیقت نباتیه است! چطور این حقیقت حیوانیه و جوهر حیوانی تبدیل به خاک شد؟! تبدیل به خاک شده و خاک شده و بعد می روند در باغچه

^۱ . سوره انسان (۷۶) آیه ۱. امام شناسی، ج ۹، ص ۱۰۵:

«که او چیز قابل ذکر نباشد.»

[می‌ریزند] و درخت می‌کارند. این وقتی که به اینها نگاه می‌کند می‌بیند که اینها فرق کرده است و این وضعیت با آن وضعیت دوتا است. حالا که وضعیت دوتا است بنابراین در اینجا افاضه، افاضه ماهیت است یعنی در اینجا نه اینکه نفی وجود بشود، وجود سر جایش هست بلکه این وجود به اشکال مختلفه شکل پیدا کرده است. همین! وجود دست نخورده و همان وجود هست و برای ذات باری هم هست و همان وجود هم اصل است و همان وجود هم مقوم همه اشیا است، چه مقوم مربوط به نفوس و عقول و چه مقوم مربوط به اینجا باشد که در نفوس و عقولش غیر از مقوم چیز دیگری نیست و در اینجا آن ماهیت و آن شکل و آن کیفیت آمده مورد عنایت و اراده مرید قرار گرفته است. علتش این است. اگر ایشان می‌آمد و این مسئله ربط بین حادث و قدیم بیشتر برای او روشن می‌شد این حرف را هم نمی‌زد که در اینجا موجب تناقض و اختلاف و مطالبی که مرحوم آخوند گفتند، بشود.

نفس نسبت به سلسله مراتب نزولیه در مرتبه چهارم

تلمیذ: پس چرا می‌گوید: النفس در حالی که... نداریم...

استاد: نه، نفس از نظر تعلقش به عالم ماده از این نظر نفس است یعنی ایشان نفس را حداقل مراتب نوریه گرفتند. نفس از نقطه نظر تعلقش به ماده «وَلَكِنَّ نَفْسِي أَسْلَمَتْ بِيَدِي»^۱ که از نقطه نظر تعلقش به عالم شهادت خود نفس ادنای مراتب تجردی اش است. از این نفس بالاتر می‌رود مرتبه عقل هست که آن عقل هم باز منطبق با نفس است. از عقل بالاتر می‌رود مرتبه نور می‌شود که آن خیلی شدید است که باز دارای معنا است. از او بالاتر می‌رود که حقیقت ربطیه ذاتیه می‌شود یعنی نفس نسبت به سلسله مراتب نزولیه در مرتبه چهارم می‌شود.

اللهم صلِّ على محمد و آل محمد

^۱ . مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۲۲۵. امام شناسی، ج ۱، ص ۶۶:

«روزی حضرت رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمودند: با هر یک از افراد بشر شیطانی است که او را دعوت به گناه می‌کند. عرض کردند: ای رسول خدا آیا در وجود شما هم این شیطان موجود است؟ فرمود: بلی و لکن شیطانی أَسْلَمَ بِيَدِي؛ آری! لکن شیطان من به دست من رام شده، و تسلیم و منقاد اوامر من گردیده است.»